

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۵۴ - مفردات - ۱. «قوم» - ۲. «بارئ»

تاریخ: ۱۳ آذر ۱۴۰۲

مصادف با: ۲۰ جمادی الاول ۱۴۴۵

جلسه: ۱۵

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین

خلاصه جلسه گذشته

بحث در آیه ۵۴ سوره بقره بود؛ عرض کردیم معنای اجمالی آیه را و ارتباط این آیه با آیات قبل را. آیه این بود: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَرَائِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَمُ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَرَائِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ».

مفردات

طبق روال متعارف درباره مفردات آیه مطالبی را عرض می‌کنیم. الفاظی که در این آیه چه بسا نیاز به توضیح مختصر داشته باشد، یکی کلمه «قوم» است؛ یکی کلمه «بارئکم» سوم، «فاقتلوا» که در اینجا به چه معناست؛ چهارم، «فتاب علیکم». این اجزاء و بخش‌هایی از این آیه است که نیازمند به یک اشاراتی می‌باشد.

۱. «قوم»

معنای «قوم» معلوم است؛ به معنای افراد یک منطقه یا شهر یا قبیله است و این شامل مردان و زنان و کودکان، حتی ممکن است ادیان مختلف هم شود. قوم به حسب لغوی و عرفی عمومیت دارد، اما بعضاً قوم در قرآن در برابر نساء و به معنای رجال آمده است. مثل آیه ۱۱ سوره حجرات که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ»، اینجا قوم که مقابل آن نساء ذکر شده، قرینه می‌شود بر اینکه مراد از قوم در این آیه، رجال است. اما در اکثریت موارد، در اعم استعمال شده است. اگر معنای خاصی از قوم مورد نظر باشد، این نیازمند قرینه است؛ لکن اگر قرینه نداشته باشد، این معنای عامی دارد که شامل رجال، نساء و حتی اطفال هم می‌شود و طبیعتاً در این آیه که فرمود «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ»، منظور از قوم، همه یهودیان است.

اینجا وقتی بحث قوم موسی پیش می‌آید، یعنی همان که گاهی با نام بنی اسرائیل از آن یاد می‌شود؛ قوم بنی اسرائیل یا قوم موسی، اینجا به معنای همه یهودیانی است که با حضرت موسی و در کنار حضرت موسی بودند. موسی به قومش این چنین فرمود، یعنی آنهایی که یهودی بودند و به موسی ایمان آورده بودند. ممکن است بگوییم قوم موسی حتی اعم از یهودیان است؛ چون چه بسا در میان آن قوم، کافرانی بودند که به موسی هم ایمان پیدا نکردند، مثلاً از بقایای آل فرعون بودند، اما فی الواقع آیا اینها هم جزء قوم موسی محسوب می‌شوند؟ درست است که اغلب یهودی و به حسب ظاهر ایمان آوردند به حضرت موسی، اما چه بسا کسانی بودند از کافران یا مشرکان؛ چون در آیه قبل سخن از غرق و

هلاکت آل فرعون شد. آنجا گفتیم آل فرعون فقط درباریان و حواریون او نبودند؛ آل فرعون یعنی همه کسانی که پیرو او محسوب می‌شدند و فقط اهل بیت فرعون منظور نبودند. ولی اینکه بگوییم همه پیروان و معتقدان به فرعون یا به تعبیر دیگر مشرکان و کسانی که به موسی ایمان نیاوردند غرق شدند و مشرکی باقی نماند، این بعید به نظر می‌رسد که همه آنها فرعون را همراهی کرده باشند و در دریا غرق شده باشند. اما بالاخره محتمل است و ثبوتاً احتمال دارد که این اتفاق افتاده باشد. اگر ما این را یک امر بعیدی دانستیم، پس معلوم می‌شود برخی از مشرکان حتی بعد از غرق آل فرعون باقی مانده بودند و در قید حیات بودند؛ اینها در داخل مردم زندگی می‌کردند. در این صورت قوم شامل آنها هم می‌شود. به عبارت دیگر وقتی می‌گوید «قال موسی لقومه»، این قومه یعنی رجال و نساء و کسانی که ملحق به اینها هستند و پیروان حضرت موسی، این را که قطعاً دربرمی‌گیرد؛ همه یهودیان را دربرمی‌گیرد. اما آیا مشرکانی که چه بسا دعوت پیامبر خدا را لیبک نگفتند و در میان آنها زندگی می‌کردند، آیا آنها را هم دربرمی‌گیرد یا نه؟ ظاهرش این است اینطور نیست، به قرینه آنچه که در بعد، در این آیه ذکر شده است؛ می‌فرماید «ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ»، یعنی کأن شما به خدا ایمان آوردید، بعد به خودتان ظلم کردید به اینکه گوساله را معبود خودتان قرار دادید.

پس اطلاق قوم در اینجا شامل غیریهودیان نمی‌شود.

۲. «ظلمتم»

کلمه دیگری که در این آیه آمده «ظلمتم» است که ما بعداً درباره آن بحث خواهیم کرد؛ چون نمی‌خواهیم تفسیر آیه را الان بگوییم؛ الان درباره مفردات آیه بحث می‌کنیم. اگر بخواهیم آیه را تفسیر کنیم، یک مرحله دیگری است. چون ما درباره «ظلمتم» بحث تفسیری داریم و دو احتمال اینجا وجود دارد، این را در بحث تفسیر ان شاء الله متعرض خواهیم شد.

۳. «بارئکم»

«بارء» به چه معناست؟ این واژه در چند جای قرآن استعمال شده است. بارء به حسب لغت از ریشه بَرءَ یا بُرءَ یا بُرءَ یا تبری است و اینها یک ریشه دارند؛ معانی مختلفی هم هر یک از این واژه‌ها پیدا کرده است. اما آن معنایی که در همه این واژه‌ها و الفاظ وجود دارد انفصال یک چیز از یک چیز دیگر است؛ جدا شدن، فصل، تمیز. این فصل و تمیز ممکن است حتی در یک واژه‌ای به صورت تعدی مورد توجه قرار بگیرد به معنای تبری و فصل انداختن یا اینکه یک معنای لازمی داشته باشد، مثل انفصال، این معنای لازم است. خود این واژه که ممکن است به نحو لازم یا به نحو متعدی مورد استفاده قرار بگیرد، ریشه‌اش مشترک است و یک معنا دارد، آن هم فصل است؛ جدا بودن، منفک بودن، فاصله داشتن. وجه تسمیه خداوند به «بارئ»

حالا اینکه در مورد خداوند چرا عنوان «بارء» اطلاق می‌شود، نوع مفسران اینجا به ریشه لغوی این لفظ پرداخته‌اند و آن را در کتاب‌های تفسیری ذکر کرده‌اند یا کتاب‌های لغتی که به نوعی به آیات به عنوان قرائن و شواهد معنا استناد

کرده‌اند. چند نمونه:

۱. مثلاً شیخ طوسی در تبیان اینطور نوشته «اصل الباب تبرئ الشئ من الشئ و هو انفصاله منه» انفصال یک شیء از یک شیء دیگر. چرا به خداوند تبارک و تعالی اطلاق بارء شده، می‌گوید «و برئ الله الخلقه اى فطرهم فانهم انفصلوا من العدم الى الوجود»^۱ به خدا می‌گویند بارء، چرا؟ چون موجودات را از عدم جدا کرد و منفصل کرد و به سوی وجود آورد.

۲. مرحوم راغب اصفهانی در مورد بارء، ابتدا می‌گوید (ما بیشتر به بخش دوم کار داریم که به ریشه‌های لغوی پرداخته‌اند) «البرية الخلق و سمیت بریةً لكونها بریةً عن البری اى التراب بدلالة قوله تعالى: خلقکم من تراب»^۲، این بریه نامیده شده برای اینکه جداکننده یا فاصل انسان از بری یعنی خاک است؛ به خداوند می‌گوید باری، برای اینکه خداوند انسان را از خاک جدا کرد؛ یعنی اخذ کرد از خاک؛ برئکم عن البری، بری به معنای خاک است، یعنی خداوند شما را جدا کرد از خاک. آیه قرآن هم هست که «خلقکم من تراب» معنایش همین است؛ این در حقیقت اشاره به آن دارد.

۳. زمخشری می‌گوید «البارئ هو الذى خلق الخق بریةً من التفاوت ما تری فى خلق الرحمن من تفاوت و متمیزاً بعضه من بعض»^۳، باری کسی است که خلق را آفریده، بریةً من التفاوت و متمیزاً بعضه من بعض؛ یعنی از یک طرف بین اینها تفاوت نیست، اما در عین حال متمایز از هم هستند. باری به این معنا؛ یعنی کأن با یک برنامه و نظامی آمده این عالم را چیده؛ آیه «الخالق البارئ المصور»^۴، خالق که معلوم است، مصور هم معلوم است، خلق کننده تصویر دهنده و نظام دهنده و شکل دهنده و باری؛ باری یعنی در حقیقت جداکننده، با حساب و کتاب موجودات این عالم را جدا کرده است. در تفاسیر دیگر هم به این مطلب اشاره شده است.

پس به خداوند می‌گویند باری، یا به جهت اینکه انسان را از خاک جدا کرده یا به جهت اینکه اشیاء و خلق را به نحوی آفریده که اینها جدا از هم هستند، یا از وجود به عدم منفصل کرده، اینها وجوهی است که نوعاً مفسرین در مورد این واژه و وجه اطلاق آن بر خداوند تبارک و تعالی گفته‌اند.

بنابراین اصل معنای این واژه در لغت و عرف معلوم است؛ و بر خداوند هم که اطلاق می‌شود متخذ از همان معنای لغوی است؛ اینطور نیست که معنای دیگری پیدا کند. حالا اینکه این انفصال از چه و به چه چیزی باشد، اینجا نظرات مختلف است. برخی انفصال از وجود به عدم را گفته‌اند، بعضی انفصال از تفاوت و در عین حال تمیز را گفته‌اند، بعضی انفصال از خاک را گفته‌اند، اینها وجوه مختلفی است که گفته شده است؛ حالا در اینکه مسلماً خداوند تبارک و تعالی باری

۱. تبیان، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲. مفردات، ماده برء.

۳. کشف، ج ۱، ص ۲۸۱.

۴. سوره حشر، آیه ۲۴.

است، یعنی جدا کننده است، یعنی فصل دهنده است، این موجودات را از هم جدا می‌کند، این اجمالاً روشن است.

بحث جلسه آینده

دو واژه دیگر باقی مانده «فاقتلوا» که به خصوص اینجا می‌خواهیم ببینیم چه معنایی دارد، و «فتاب علیکم» که این را در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»